

ضد صهیونیسم، یهودستیزی و ایدئولوژی استعماری

آلان گرش

برگردان: بهروز عارفی

در بحث و جدلی که در فرانسه پیرامون یهودستیزی به راه افتاده، اغلب، از دو بُعد این مسئله خبری نیست: این واقعیت که در نیمهء نخست قرن بیستم، اکثریت یهودیان مخالف با صهیونیسم بودند (آیا آن ها نیز یهودستیز بودند؟)؛ و این که خصوصیت بارز جنبش صهیونیستی در منطق استعماری فتح و استقرار جای می گرفت.

در زیر بخشی از کتاب "اسرائیل-فلسطین، حقایقی درباره یک کشمکش" * از نظرتان می گذرد.

«فراموش نکنیم که صهیونیسم تنها یکی از پاسخ های ممکن به "مسئله یهود" بود که [آن هم] زمانی دراز در اقلیت ضعیف قرار داشت. از اواخر قرن نوزدهم تا قبل از جنگ جهانی اول، اکثریت بزرگ یهودیان اروپای مرکزی و روسیه "با پاهای شان رای دادند" و به غرب، از جمله آمریکا، سرزمین موعود بسیاری فقیران و بی خانمان ها مهاجرت کردند. دیگران که عده شان زیاد هم هست، در محل زندگی شان ماندگار شدند و با جمعیت در آمیختند. از سال 1880 و علی رغم آنتی سمیتیسم (یهودستیزی) بر تعداد ازدواج های مختلط بین یهودیان آلمان افزوده می شود به طوری که بین 1910 و 1929 این نسبت از 9/16 به 59 درصد افزایش می یابد. در فرانسه نیز این "تجانس" سرعت می گیرد. شرکت فعال یهودیان در جنبش های انقلابی فراملی، از جمله سوسیالیستی و کمونیستی که برادری جهانی را تبلیغ می کردند پاسخ دیگری بود از جانب یهودیان در برخورد به تبعیض هائی که نسبت به آنان اعمال می شد. مذهبیبون نیز به نوبهء خود صهیونیسم را رد می کنند زیرا معتقدند که دولت یهود نمی تواند دوباره تشکیل گردد و معبد [مقدس] نمی تواند جز با ظهور منجی قد برافرازد.

تردیدهای آلبرت انیشتن

صهیونیسم تنها جنبش اختصاصی یهودیان شرق نیست. در سال 1897 اتحادیه عمومی کارگران یهودی لیتوانی، لهستان و روسیه معروف به

بوند (BUND) تشکیل می شود. این اتحادیه تا سال 1930 با صهیونیسم رقابت می کند. این تشکیلات هویت ملی و سوسیالیستی به خود گرفته، بر پایه اصول طبقاتی برپا می شود و زبان ییدیش را به عنوان زبان ملی انتخاب می کند. آنان با الهام از تزه‌های کسانی که به "مارکسیست های اتریشی" معروف اند، طرفدار خودمختاری سیاسی-فرهنگی بودند. بوندیست ها [برعکس صهیونیست ها] تاکید می ورزند که ما را با "نخلستان ها و تاکستان های فلسطین کاری نیست" و توده های یهود باید "هر جا که هستند" به مبارزه برای رهایی دست بزنند. ان ها همبستگی کارگران یهودی و طبقه کارگر بین المللی را تبلیغ و میهن پرستی گالوت (Galout) یعنی "تبعید" را در مقابل وطن پرستی صهیونیستی قرار می دهند. این جنبش که امروز به فراموشی سپرده شده، صفحات پرافتخاری در تاریخ اروپای مرکزی ثبت کرده که از آن میان می توان به نقش این جنبش در قیام گتوی ورشو در 1943 اشاره کرد. این جنبش سرانجام در لهستان به دست نازی ها و در شوروی به دست کمونیست ها نابود شد که مواضع شان نسبت به "مسئله یهود" بنا بر سیر حوادث و جایجائی دکترین ها تغییر می کرد. شوروی در رقابت با صهیونیسم، حتی تا تشکیل یک جمهوری خودمختار یهود "بیروبیجان" (Birobidjan) در منتهای الیه شرقی سیبری پیش رفت.

ایجاد دولت اسرائیل پیروزی جنبش صهیونیستی است که یهودستیزی هیتلری و نسل کشی علیه یهودیان آن را امکان پذیر کرد. این دولت نسبتاً رو به افزایشی از یهودیان جهان را (هر تعریفی که از واژه یهودی داشته باشیم) متشکل می کند. اما این نسبت هرگز از 40 درصد تجاوز نمی کند. صدها هزار نفر از یهودیان ترجیح دادند که در آمریکا و اروپا مستقر شوند، هرچند اسرائیل بتواند بخش مهمی از آنان را به نفع دیدگاه های خود بسیج نماید. آنان به درستی در نیویورک و پاریس بیشتر احساس امنیت می کنند تا در تل آویوو بیت المقدس. آیا باید از پیروزی این ناسیونالیسم تنگ نظرانه حول یک دولت شادمان بود؟ آلبرت انیشتن می نوشت: "درکی که من از جوهر اصلی یهودیت دارم با ایدهء یک دولت یهودی با مرزهای مشخص، با ارتش و به هر حال نوعی قدرت دنیوی مغایر است. هر قدر هم که این دولت متواضع باشد، من از خسارت های درونی که دنبال خواهد آورد می ترسم، خصوصاً از رشد یک ناسیونالیسم تنگ نظرانه در صف های خودمان. بازگشت به یک ملت، به مفهوم سیاسی کلمه به معنای روی گردانیدن از معنویت جامعه مان است، معنویتی که نبوغ پیامبران مان را مدیون آنیم"

ماکسیم رودنسون معتقد است که "صهیونیسم [به هیچ رو] نتیجه قطع، الزامی و محتوم استمرار یک هویت یهودی نیست. فقط یک گزینش است." و این گزینش نه تنها مانند هر ایدئولوژی ناسیونالیستیِ دیگر قابل نقد است بلکه همچنین، به خاطر این که هدف آن - یعنی ایجاد دولت یهود- جز با خلع ید از فلسطینی ها ممکن نیست. صهیونیسم به طور کامل در بطن یک ماجرای استعماری قرار دارد که شرط اصلیِ پیروزیِ آن است. و همین خطای اصلی آن بوده و خواهد بود.

بدون هیچ وجه اشتراکی با آن چه "شرق" نامیده می شود

در ایثار و آرمان گرایی شماری از مبارزان صهیونیست جای شک و تردید نیست. اگر فرض کنیم که یک جوان یهودی در 1926 قدم به سرزمین موعود می گذارد، او می توانست چنین بنویسد: "من به خود می بالم زیرا از روز ورود به فلسطین، خود را از پوسته آلوده دیاسپورا [یهودیان مقیم خارج از فلسطین] جدا کرده و به بهترین وجهی پالایش یافته ام. من به دنبال یک وطن بودم، می خواستم با دیگران برابر باشم و مثل آنان به بودنم در فلسطین ببالم. از لحظه ای که قدم به سرزمین اجدادی ام گذارده ام، با اروپا و آمریکا قطع رابطه کامل کرده ام" این جوان اسمش را به شئیم شالوم تغییر داده خواهد گفت: "من عبرانی ام و نامم عبری است زیرا از کشور عبرانیان ریشه می گیرم."

به رغم یک مرام نامه سوسیالیستی - و گاهی به دلیل آن - صهیونیست ها به استعمارگران مستقر در الجزایر و آفریقای جنوبی شباهت داشتند که معتقد پیشبرد تمدن در برابر "اهالی وحشی" محل بودند. صهیونیسم در فلسطین، با وجود اشکال ویژه، در دو زمینه با جنبش استعماری در پیوند است: در رفتار نسبت به اهالی بومی و وابستگی اش به یک متروپل (کشور استعماری)، مثلاً بریتانیای کبیر (حداقل تا سال 1945). وانگهی در آن زمان استعمار تداعی منفی امروز را نداشت. تئودور هرتزل به سسیل رودز (Cecil Rhodes) یکی از فاتحان بریتانیای آفریقای جنوبی می نوشت: "برنامه من یک برنامه استعماری است" زئینو ژابوتینسکی از رهبران جنبش صهیونیستی تجدیدنظرطلب به نوبه خود شادمان بود که "خدا را شکر که ما یهودیان هیچ چیز مشترکی با آن چه "شرق" می نامند نداریم. ما باید به یاری کسانی از میان مردم بشتابیم که بی سواد بوده و در سنت ها و قوانین روحانی عقب مانده شرقی غرق اند. ما در وهله اول [البته] به خاطر "بهروزی" ملی خود و سپس برای ریشه کن کردن تمام آثار "روح شرقی" از فلسطین به آن جا می رویم." مردخای بن هیلل

هاکومن (Mordechai Ben Hillel Ha Cohen) از یهودیان مستقر در بیت المقدس می نویسد: "ما متمدن ترین ساکنان فلسطین بوده و کسی قادر به رقابت با ما در عرصه فرهنگ نیست. بیشتر بومیان، روستائی و بادیه نشین اند و از فرهنگ غربی بویی نبرده اند. زمانِ درازی لازم است تا آن ها زندگی بدون غارت، بدون دزدی و بی مفسده های دیگر را فراگرفته و از عریانیِ خود و برهنگیِ پاهای شان خجالت بکشند و شکلی از زندگی را انتخاب نمایند که مالکیت خصوصی در آن جریان داشته باشد. برای کشیدن جاده ها، اسفالت خیابان ها، ساختن مدرسه ها و مراکز نیکوکاری و دادگاه های به دور از فساد زمان لازم است." اما "روح شرقی" مرموز ظاهرا در مقابل ده ها سال تمدن مقاومت می کند، موشه کاتساو** (Moshé Katsav) رئیس جمهوری اسرائیل در ماه مه 2001 اعلام می کند: "میان ما [یهودیان] و دشمنان ما نه در لیاقت ها و توانائی ها بلکه در موارد اخلاقی، فرهنگی، جنبه های مقدس زندگی و وجدان نیز شکاف عظیمی وجود دارد، [...] آن ها در این جا همسایه های ما هستند ولی گوئی در چندصد متری ما کسانی زندگی می کنند که از قارهء ما نیستند و به کهکشان دیگری تعلق دارند." راستی با این اوصاف، این فلسطینی ها را هم می شود آدم نامید؟

فلسطینی ها به مثابه حیوانات وحشی

به دنبال شورش های یافا در 1921، یک کمیسیون تحقیق بریتانیائی نوشت که این جنبش به هیچ رو کشتار ضد یهودی نبوده بلکه قیام کنندگان از صهیونیسم بیزارند و نه از یهودیان. ارگان یهودیان بریتانیا، "جویش کرونیکل" (Jewish Chronicle) در پاسخ، با لحنی اعتراضی نوشت: "تصور کنید که حیوانات باغ وحش از قفس های خود بیرون آمده و چند تماشاگر را بکشند و کمیسیون تحقیق در مورد علل حادثه به این نتیجه برسد که دلیل وقوع فاجعه این است که حیوانات قربانیان شان را دوست نداشته اند. گوئی وظیفهء مدیریت باغ وحش این نبوده که حیوانات در در قفس نگهدارد و مطمئن باشد که درهای قفس ها بسته است." چه صراحتی! فرانتس فانون (Franz Fanon) روانپزشک اهل جزیره های آنتیل که به انقلاب الجزایر پیوست در کتاب مشهور "دوزخیان روی زمین" در 1961 می نویسد: "زبان استعمارگر هنگامی که از استعمارشده حرف می زند، زبان جانورشناسی است. در این زبان از حرکات خزنده زردها، از بوی بد شهر بومیان، از گله ها، از بوی گند، از تکرر سریع، از درهم لولیدن و از حرکت دست و پا [به جای صحبت کردن] استفاده می شود. استعمارگر آن گاه که می

خواهد خوب تشریح کرده کلمات مناسب پیدا کند، دائما به حیوانات استناد می کند.

تسخیر اراضی و "پس راندن" بومیان محلی بعهدهای استعماری جنبش صهیونیستی را نشان می دهد. یکی از گردانندگان این جنبش از سال های 1910 اذعان دارد که "مسئله [موجودیت] عرب ها با تمام حدتش از همان اولین مرحله خرید زمین ها آشکار شد، هنگامی که من موظف به اخراج اهالی عرب جهت استقرار برادران مان به جای آن ها شدم. بادیه نشینان عرب آن شب، پیش از آن که مجبور به ترک دهکده شمسین شوند، دور چادر محل گفتگو جمع کرده بودند، ناله های محزون شان به رغم گذشت زمان طولانی هنوز در گوش های من طنین انداز است. [...]

قلبم به هم فشرده می شد. من فهمیدم که بادیه نشینان تا چه اندازه به زمین خود دلبستگی دارند." استعمارگران یهودی، با اخراج عرب ها و جب به آن ها را عقب رانده، زمین ها را غصب می کنند.

بن گوریون به خوبی آگاه است که هیچ مصالحه ای میسر و امکان پذیر نیست: "همگان روابط بین عرب ها و یهودیان را مشکل آفرین می دانند ولی هیچ کس متوجه نیست که این مشکل حل نشدنی است. راه حلی وجود ندارد. شکاف عمیقی دو جامعه را از هم جدا می سازد. [...]

ما می خواهیم که فلسطین [میهن] ملت ما باشد و عرب ها دقیقا همین را می خواهند". اسرائیل زانگویل (Israel Zangwill) یکی از نزدیکان تئودور هرتزل، هم زمان با جنگ جهانی اول در مطبوعات انگلیسی توضیح می دهد که: "اگر بتوانیم با پرداخت خسارت، از 600 هزار عرب فلسطینی سلب مالکیت کنیم یا اگر موفق به قانع کردن آنان به مهاجرت به عربستان شویم، چون آن ها به راحتی نقل مکان می کنند [عجب!]، بزرگترین مشکل صهیونیسم حل خواهد شد". هرتزل در یادداشت هایش در 1895 اعتراف می کند که "ما باید زمین آن ها را با زبان خوش تصاحب کنیم. سلب مالکیت و انتقال افراد فقیر باید، هم مخفیانه و هم با احتیاط انجام گیرد." این عملیات در مقیاس وسیعی در 1947-49 به اجرا درآمد.

پشتیبانی ضروری لندن

این واقعیتی است که یهودیان از یک "متروپل" نمی آیند. آن ها از کشورهای مختلف می آیند و "بازگشت" به روسیه یا لهستان را نمی توانند در مد نظر داشته باشند. درست مانند اروپائیان سفید مستقر در امریکا که غالبا پروتستان بودند و پس از تلاش برای نابودی سرخ پوستان - که البته تا حدی هم موفق شدند - آنان را در اردوگاه های

تحت محاصره (که "رِزِرو [منطقه حفاظت شده] خوانده می شد) محبوس کردند. ولی با وجود این، فراموش نکنیم که جنبش صهیونیستی، به هر حال از پشتیبانی لندن برخوردار بود و بدون چنین پشتیبانی، با شکست مواجه می شد؛ بدین ترتیب تنها در یک دهه استقرار قیمومت بریتانیا، 250 هزار نفر (بیش از دو برابر دهه قبل) به فلسطین مهاجرت کردند. آرتور وُچوپ (Arthur Wauchope) کمیسر عالی بریتانیا که از 1931 به بعد در بیت المقدس مستبدانه حکومت می کرد می نویسد: "طی دوران خدمتم در فلسطین، تشویق مهاجرت و اسکان یهودیان را وظیفه خود دانسته و هدفی جز تضمین امنیت ایشان نداشتم". وانگهی، او از "حماسه بزرگ" استعمار صحبت می کند. بدون پوشش بریتانیا، نه مهاجرت، نه خرید زمین و نه ایجاد ساختار دولتی، امکان پذیر نبود. البته گاهی اختلاف منافع بین یی شوو (جماعت یهودی فلسطین) و لندن پیش می آمد، ولی حداقل تا سال 1939، این اختلافات ثانوی بود.

این "ائتلاف" از آن چه من "همانندی فرهنگی" می نامم، سود برد. مثالی می زنم. در پی شورش های خشونت بار سال 1929 در فلسطین، مسئولین متعدد انگلیسی در محل و یا در بریتانیا به لزوم تغییر سیاست یعنی محدود کردن مهاجرت و کاستن از خرید زمین ها پی بردند. وزارت مستعمرات در اکتبر 1930 در یک "کتاب سفید" همین مواضع را تشریح کرد؛ ولی وایزمن به تمام آشنایانش متوسل می شود، بن گوریون به رئیس دولت بریتانیا مراجعه کرده، ضمانت نامه آزادی مهاجرت و خرید زمین ها را دریافت می کند که از طرف عرب ها "نامه سیاه" نام گرفت. نخست وزیر بریتانیا حتی با شخص اول صهیونیست ها درباره امکان اعطای حق تقدم به یهودیان در قراردادها و توافق ها بحث می کند، ولو به قیمت کنارگذاشتن اصل برابری (برخورد برابر بین یهودیان و عرب ها) باشد که علنا اعلام شده بود.

این موفقیت چشم گیر مدیون مردم داری و مناسبات جنبش صهیونیستی، و تماس های سیاسی و شناخت از نظام سیاسی بریتانیا ست. صهیونیست ها در ارائه و فهماندن خواست های شان از موقعیت بهتری برخوردار بودند تا نمایندگان عرب یا فلسطینی، که فرهنگ، سنت ها و طرز گفتگو و مذاکره شان برای اروپائیان بیگانه بود. صهیونیست ها خود غربی هائی بودند که با غربی ها مذاکره می کردند. آن ها در هر مرحله مناقشه از این امتیاز استفاده کرده و می کنند.

اگر اصطلاح ماکسیم رودنسون را به کار ببریم، اسرائیل یک "پدیده استعماری" است. این کشور همانند استرالیا و آمریکا از یک تسخیر،

سلب مالکیت بومیان به وجود آمده است. اما بر عکس آفریقای جنوبی - عصر آپارتاید، "یک جامعه استعماری" نیست که برای ادامه زندگی به "بومیان" نیازمند باشد. از طرف دیگر، با این که اسرائیل بر بی عدالتی بنیاد شده، اما دیگر توسط جامعه جهانی و سازمان ملل به رسمیت شناخته شده است. این فکر که برخی ها در سر داشتند و هنوز هم دارند که گویا می توان اسرائیلی ها را "اخراج" کرد و به "کشورهای خودشان" فرستاد، نه از نظر اخلاقی قابل دفاع است و نه از نظر سیاسی واقع گرایانه. نمی توان یک بی عدالتی را با بی عدالتی دیگر ترمیم کرد. لذا از این پس، بر روی سرزمین مقدس دو ملت زندگی می کنند، یکی اسرائیلی و دیگری فلسطینی. می توان مثل برخی از روشنفکران فلسطینی و اسرائیلی آرزو کرد که هر دو در یک دولت واحد گرد هم آیند، ولی این یک اتوپی زیباست که نسل ما تحقق آن را نخواهد دید. و به هر حال، نمی توان هیچ راه حلی را به صورت یک جانبه، نه به فلسطینی ها و نه به اسرائیلی ها، تحمیل کرد.

توضیحات مترجم:

* - اسرائیل، فلسطین؛ حقایق درباره یک کشمکش

آلن گرش

مترجم: بهروز عارفی انتشارات خاوران، پاریس، 2001

متن کامل این کتاب در سایت لوموند دیپلماتیک فارسی در دسترس علاقمندان است:

<https://ir.mondediplo.com/article2410.html>

** - یادآوری این نکته خالی از طعنه نیست که موشه کاتساو، این "معلم اخلاق" در اواخر دوره ریاست جمهوری اش به "تجاوز جنسی" متهم شده، معلق شد. در سال 2010 وی به اتهام "تجاوز جنسی" محکوم شده و از سال 2011 تا 2016 را در زندان "سپری" کرد!

مستندي ممنوع شده درباره لابي طرفدار اسرائيل

جاسوسي و ارباب

الآن گرش

مدیر نشریه اینترنتی اوریان ۲۱

ترجمه بهروز عارفی

تلویزیون قطري الجزیره گزارشي تهیه کرده که از روش های گروه های فشار آمریکائی طرفدار اسرائيل پرده برمی دارد. اما، از ترس اینکه این سازمان ها را در اختلافات عربستان با قطر از خود دور نکند، این کشور پخش آن گزارش را متوقف کرد.

جیمز آنتونی کلین فیلد، جوان بریتانیائی یهودی به رغم سر و وضع دانشجویی اش، همه مشخصات یک جنتمن را دارد. او از هر لحاظ پسندیده است، تحصیل کردهء دانشگاه معتبر آکسفورد است، به شش زبان از جمله هلندی و ییدیش حرف می زند و بدون دشواری، به رموز مناقشه های خاورمیانه پی می برد. او به همان سادگی که در اداره های وزارت امور خارجه کشورهای غربی وارد می شود، در اندیشکده های مشهور نیز راه دارد. در حال حاضر، او برنامه های دیگری دارد. وقت خود را صرف سازمان های آمریکائی هوادار اسرائيل می کند. موسسه « برنامه اسرائيل » (The Israel Project, TIP) او را استخدام کرده تا مشاطه گری چهره اسرائيل را به عهده گیرد. او که به خاطر توانائی هایش با آغوش باز مورد استقبال قرار گرفت، به مدت پنج ماه با مسئولان درجه اول انجمن های مدافع بی قید و شرط اسرائيل، از جمله لابی قدرتمند طرفدار اسرائيل در آمریکا موسوم به آپیک American Israel Public Affairs Committee, AIPAC (۱)، رفت و آمد کرد. او با این محافل معاشرت کرده، در جشن ها، کنگره ها، اجلاس و دوره های آموزشی ویژه اعضا شرکت کرد و با این و آن پیوند نزدیک ایجاد می کند. او فردی ست خونگرم، خوشرو، موثر که به راحتی

اعتماد مخاطبین خود را جلب می‌کند، به صورتی که با او با گشاده رویی صحبت کرده، « زبان قالبی » و تعارفات را به کنار می‌گذارند. رازهایی که برملا میکنند انفجار آمیز است.

چگونه آن‌ها در کنگره نفوذ می‌کنند؟ « اعضای کنگره کاری نمی‌کنند مگر این که بر آن‌ها فشار وارد شود و تنها راه برای این کار پول است ». چگونه با فعالان طرفدار حقوق فلسطینیان در محیط‌های دانشگاهی مبارزه می‌کنید؟ « موثرترین روش در مورد ضداسرائیلی‌ها، تحقیق در مورد آن‌هاست، سپس نتیجه را بر روی شبکه‌ای ناشناس پخش کرده و از طریق آگهی‌های هدف‌مند بر روی فیس بوک منتشر می‌کنید. » مخاطبان کلین فلد با ساده لوحی زیاد افرادی که گمان می‌برند با دوستی درد دل می‌کنند، اعتراف می‌کنند که با کمک وزارت امور استراتژیکی اسرائیل به عملیات جاسوسی در مورد شهروندان آمریکایی دست می‌زنند.

این وزارتخانه که در سال ۲۰۰۶ تاسیس شده، زیر مسئولیت مستقیم نتانیاهو نخست وزیر کار می‌کند. یکی از مسئولان آن می‌گوید: « ما حکومتی هستیم که در سرزمین کشور بیگانه‌ای کار می‌کند و باید بسیار زیاد محتاط باشیم ». در واقع برخی از این فعالیت‌ها قابل تعقیب در دادگاه‌های آمریکایی است.

در پایان دوره کارآموزی « تونی »، اریک گالاگر، رئیس او در TIP، از خدمت او چنان رضایت دارد که پیشنهاد می‌کند او را استخدام کند. « بسیار علاقمندم که برای من کار می‌کردی. من به فردی نیاز دارم که حس کار جمعی داشته، سخت کار، مشتاق، کنجکاو و آموزش دیده بوده و خوب حرف بزند و زیاد کتاب خوانده باشد. تو همه این‌ها را داری. ». اما شاگرد او رد می‌کند. زیرا، می‌توان حدس زد که او آن کسی نیست که ادعایش را دارد، حتی اگر دیپلم‌ها و قابلیت‌هایش قابل انکار نباشند. در واقع او یک نفوذی است که تلویزیون الجزیره، متعلق به امیر قطر برای تهیه گزارش مستند از لابی طرفدار اسرائیل استخدام کرده است. او بخشی از این درد دل‌ها را با دوربینی مخفی فیلمبرداری کرد و با گزارش‌های افراد دیگری که با مسئولیت فیل ریس Phil Rees (از بخش تحقیق و بررسی الجزیره) کار می‌کردند، همه خصوصیات یک بررسی چشمگیر و تماشایی را در یک جا گردآوری کردند. پخش این گزارش از آن جهت بیشتر مورد انتظار بود، که به ویژه پخش گزارشی از لابی طرفدار اسرائیل در بریتانیا در تلویزیون الجزیره در سال ۲۰۱۷ (۲) دخالت‌های اسرائیل را در امور داخلی یک کشور خارجی و تلاش‌های آن دولت را برای سقوط وزیری نشان

می داد که اسرائیل او را مخالف خود به حساب می آورد. این کار موجب عذرخواهی علنی سفیر اسرائیل در لندن و بازگشت شتاب زده یک دیپلمات عالی مقام به تل آویو شد.

در نتیجه می بایست در انتظار رویدادی رسانه ای بود که به یقین تکذیب های اهانت آمیز و جدل های خشونت بار را نیز به همراه خواهد داشت. اما چنین نشد؛ پخش مستند که قرار بود اوایل ۲۰۱۸ انجام شود، بدون هیچ توضیح رسمی به مدت نامعلومی به تاخیر افتاد. با انتشار مقاله هائی در مطبوعات یهودی آمریکا (۳) روشن شد که این فیلم مستند پخش نخواهد شد. کلایتون سویش رومدیر بخش تحقیق تلویزیون الجزیره در مقاله ای با تاسف این خبر را تایید کرد؛ چند روز بعد، الجزیره اعلام کرد که وی به مرخصی طولانی بدون حقوق رفته است (۴). در نبرد بی رحمانه ای که قطر از یک سو، و عربستان سعودی و امارت متحده عربی از طرف دیگر، برای کسب نظر مساعد واشینگتن در مناقشه ای که از ژوئن ۲۰۱۷ درگیر شده بودند، این مستند تحقیقاتی نیز فدا شد (۵). در این مسیر، چه پیروزی از این بهتر که مساعدت لابی طرفدار اسرائیل که نفوذش در سیاست خاورمیانه ای آمریکا بر کسی پوشیده نیست، جلب گردد؟

قطر برای برهم زدن تناسب قوا، پخش فیلم را به « تعویق » انداخت و در مقابل از پشتیبانی دور از انتظار جناح راست لابی که پیش از آن نیز در کل به راست گرایش داشت، برخوردار شد. حتی، مورتون کلاین، رئیس سازمان صهیونیستی آمریکا (ZOA)، از نزدیکان استفن بانون، مشاور پیشین دونالد ترامپ به دوحه سفر کرد و از به فراموشی سپرده شدن گزارش مستند ابراز شادمانی کرد (به مقاله « قطر در جستجوی دوست » مراجعه کنید). این که چنین گروه هائی که چندی پیش قطر را به کمک مالی به حماس و تروریسم متهم می کردند، یک دفعه می پذیرند که در مقابل عدم پخش این « تحقیق و بررسی » چنین تغییر جهت دهند، حاکی از ماهیت درد سر ساز افشاگری های درون این گزارش است.

دفع نتیجه کاری که بیش از یک سال به طول انجامیده، در درون این کانال تلویزیونی جنب و جوشی به پا کرد. برخی تمایل دارند که این افشاگری ها در شن های روان ساخت و پاخت های ژئوپولیتیکی غرق نشود. به همین دلیل، ما به لطف یک دوست ساکن خلیج فارس توانستیم نسخه تقریباً کامل هر چهار قسمت (هرکدام ۵۰ دقیقه) این مستند را تماشا کنیم.

آن چه که با دیدن این فیلم موجب حیرت می شود، هیجان تب آلودی است

که از چند سال پیش این لابی دچار آن شده و دلیل آن وحشت مبهمی است که به خاطر از دست دادن نفوذ بر آن مستولی شده است. چگونه می توان این نکته را توضیح داد، در حالی که پشتیبانی از اسرائیل در ایالات متحده بسیار گسترده است و نمایندگان عضو هر دو حزب، جمهوری خواه و دموکرات، از هر ماجراجویی اسرائیل بی قید و شرط حمایت می کنند؟ آیا انتخاب ترامپ، اراده آمریکا را به سوی کنار گذاشتن ایفای نقش میانجی در مناقشه اسرائیل-اعراب سوق نداده و یا این که بدون کوچکترین ظاهر سازی در کنار راست گرا ترین دولت تاریخ اسرائیل قرار نگرفته است؟ بدون تردید چنین است؛ ولی در این چشم انداز ظاهرا مساعد، شبهی لابی را به دهشت انداخته است و آن کارزار «بایکوت، عدم سرمایه گذاری و مجازات» (BDS) است.

این جنبش که از ۲۰۰۵ آغاز شده از روش های غیرخشونت آمیز استفاده می کند که امتحان خود را علیه آپارتاید در آفریقای جنوبی، داده است. جنبش فوق در دانشگاه های آمریکا با موفقیت روبرو شد. داوید بروگ رئیس امور راهبردی مسیحیان متحد برای اسرائیل (CUFI) و مدیر اجرایی MaccabeeTask force، یکی از گروه هایی که با BDS در جنگ است، می پرسد که واقعا باید از این نکته هراس داشت؟ «اسرائیل یک "Start-up nation" است. این کشور بیش از هر زمان در تاریخش، سرمایه گذاری خارجی دریافت می کند. پس چرا نباید کمی آرام تر باشیم و دریابیم که BDS چیزی نیست و انکارش کنیم؟» او تاکید می کند: «من فکر نمی کنم که هدف BDS هرگز این بوده باشد که دانشگاه ها سرمایه های خود را از اسرائیل بیرون بکشند. آن چه به پول مربوط می شود، ما نگران نیستیم؛ اما اقدامات انجام شده برای حفر گودالی بین ما که اسرائیل را دوست داریم و نسل جدید نگران کننده است. در بین جوانان متولد پس از سال ۲۰۰۰ و دانشجویان، به نقطه ای می رسیم که اکثریت بیشتر طرفدار فلسطینی ها است تا اسرائیلیان.» ژاکوب بریم، مدیر اجرایی «Israel on Campus Coalition»، یک گروه سازماندهی که بیش از صد نفر برای مبارزه با BDS در دانشگاه ها استخدام کرده، با دلواپسی می گوید: «تنها نکته ای که وجه اشتراک همه نمایندگان کنگره، همه روسای جمهور، همه سفیران است، این واقعیت است که همه دوره دانشگاه را گذرانده اند و در آن دوران است که انسان شکل می گیرد». آیا آن ها فردا نیز «دوستان اسرائیل» خواهند بود؟

بی اعتبار ساختن پیام آور

عامل دیگری به لابی هشدار می دهد. پشتیبانی از اسرائیل، همواره

موجب دسته بندی بیشتر بین جمهوری خواهان و دموکرات ها شده است. مگر ، اوباما چند ماه پیش از پایان دوره ریاستش، به رغم مناسبات نفرت انگیزش با نتانیاهو، کمک بلاعوض ۳۸ میلیارد دلاری به مدت ده سال را از مجلس نگذراند ؟ اما چشم انداز سیاسی دگرگون می شود و پیوستن بی قید و شرط لابی به ترامپ موجب کاهش پایه اجتماعی وی شده و آن را بیش از پیش به حزب جمهوری خواه و مسیحیان راست اوانجلیستی محدود می کند. دیوید هازونی رئیس پیشین مجله « تاور » عضو موثر TIP در این مستند آن را تایید می کند: « بایکوت فوری اسرائیل مسئله ای ایجاد نمی کند. بزرگترین مسئله، حزب دموکرات و طرفداران برنی ساندرز ، و همه ضداسرائیلیانی است که اینان به درون حزب دموکرات می آورند. بزودی، طرفدار اسرائیل بودن اجتماعی دو حزبی نخواهد بود و هر وقت که رئیس جمهور تغییر می کند، بیم آن می رود که سیاست آمریکا در قبال اسرائیل نیز تغییر کند. این امر خطرناکی برای اسرائیل است. در محیط دانشگاه ها نیز همین امر مطرح بوده و بر سر آن جنگ است. » این نکته ای است که جان میرشایمر (یکی از دو نویسنده کتابی معروف در مورد لابی طرفدار اسرائیل در آمریکا) (۶)، که تفسیرهای باارزشش را در گزارش مستند می توان شنید، تایید می کند. او به این نتیجه رسیده که از این پس، پشتیبانی از اسرائیل در درون حزب جمهوری خواه بیشتر شده، در حالی که در حزب دموکرات سیر نزولی داشته است و می گوید « بین این دو حزب، تفاوت های اساسی وجود دارد. »

چگونه می توان با این دگرگونی مقابله کرد ؟ با براه انداختن بحث و جدلی سیاسی ؟ در حالی که از زمان شکست توافق های اسلو که در سال ۱۹۹۳ امضاء شد، اسرائیل را احزاب راست افراطی رهبری می کنند که هر راه حل دیپلماتیک را رد می کنند، این کار دشوار است. آن چه که مطرح نیست، مذاکره در مورد سرنوشت فلسطینی ها، آینده شهرک های استعماری (کولون ها) یا فاجعه غزه است. پیوستن لابی به نتانیاهو و ترامپ کمتر می تواند اشتیاق دانشجویان آمریکائی را برانگیزد. ماکس بلومنتال، روزنامه نگار (در توییتی در ۱۵ فوریه ۲۰۱۸) تاکید می کند که لابی این تاکتیک امتناع از مذاکره را در مستند الجزیره به خوبی به نمایش می گذارد؛ یعنی، این که روزنامه نگاری پژوهشی را با جاسوسی مترادف می شمرند؛ سعی در بی اعتبار کردن تلویزیون الجزیره با خلاصه کردن آن به صاحبش، قطر می کنند؛ بر این نکته پا فشاری می کنند که موضوع ، « لابی یهودی » است و نه حمایت از اسرائیل. و بدین ترتیب از هرگونه بحث در مورد محتوای افشاگری ها و سیاست اسرائیل دوری می کنند.

مدیر اجرایی کمیته اضطراری برای اسرائیل (ECI)، نوآ پولاک روش اتخاذ شده علیه انتقادهای را چنین تحلیل می کند: «برای بی اعتبار کردن هر پیامی، باید پیام آور را بی اعتبار کرد. هنگامی که از BDS صحبت می کنید، مجبورید اضافه کنید که این گروه، مبلغ نفرت، و خشونت علیه غیرنظامیان است. یعنی از تروریسم حمایت می کند». و صدالبته، جریان یهودستیز است. سازمان «صدای یهودی برای صلح» (JVP) ترجیح می دهد «صدای یهودی برای حماس» بنامد... اما، او هنوز خوش بین است، زیرا همان طور که به «تونی» توضیح می دهد، اکثریت آمریکاییان موافق با اسرائیل اند، در حالی که در بریتانیا «نفرت ناب را دارید. شما به پاکستانی های گ... اجازه داده اید که در کشورتان سکنی گزینند».

برای «بی اعتبار کردن پیام رسان»، باید اخبار گوناگون کسب کرد. از زندگی خصوصی تا فعالیت های حرفه ای فرد، و نیز گرایش های سیاسی او. در سال های اخیر، لابی طرفدار اسرائیل یک شبکه جاسوسی دایر کرده است. آقای بیم با غرور می گوید «عملیات تحقیقاتی ما از فن آوری پیشرفته برخوردار است. هنگامی که چند سال پیش، من مسئولیت گرفتم، بودجه ما چند هزار دلار بود؛ اکنون بودجه ما یک ونیم میلیون، بی تردید ۲ میلیون دلار است. درست نمیدانم؛ مبلغ زیادی است.» اما او و دوستانش ترجیح می دهند «نامرئی» بمانند: «ما این کار را به صورتی ایمن و ناشناس انجام می دهیم؛ رمز موفقیت ما این است.»

در بین گروه هایی که بیش از همه موجب هراس فعالان طرفدار حقوق فلسطینیان است، گروهی به نام Canary Mission (۷) وجود دارد که منابع مالی، اعضا و کارکردش سری است. یک روزنامه نگار نزدیک به لابی، نقش آن را چنین توضیح می دهد: «کسانی که از آن نفرت دارند، کسانی هستند که هدف آن قرار دارند، که از "لیست سیاه" حرف می زنند. در این لیست شما نام ها، دانشجویان و استادان دانشگاهی، و سازمان هایی را می بینید که گویا با تروریسم یا تروریست ها پیوند دارند و به نابودی دولت یهود فراخوان می دهند». سایت اینترنتی این سازمان هدف خود را چنین خلاصه می کند: «اطمینان پیدا کنید که رادیکال های امروزی، فردا کارمندان شما نشوند». زندگی نامه هر قربانی را برای داوری دیگران نصب می کنند که بالای آن نوشته شده: «اگر شما نژاد پرستید، همه باید آن را بدانند»

کلین فلد موفق شده بنیانگذار و منبع مالی آن را کشف کند. او آدام میلستین، رئیس «شورای آمریکایی اسرائیلی» (IAC) است که در سال

۲۰۰۹ به جرم تقلب مالیاتی به زندان محکوم شده بود، که البته مانع از ادامه فعالیت هایش از درون سلول زندان هم نشد. او فلسفه خود را به جوان مخاطب شرح می‌دهد: «ابتدا، باید در مورد آن‌ها تحقیق کرد [منظور فعالان طرفدار فلسطین است]. باید فهمید برنامه و طرح آن‌ها چیست؟ آیا به یهودیان حمله می‌کنند، بخاطر این که آسان است، زیرا محبوبیت عمومی را به همراه دارد. ما باید چهره آن‌ها را به خاطر آن چه که هستند برملا کنیم. یعنی اینکه آنها نژاد پرست و مخالف دموکراسی هستند. باید آن‌ها را به گرفتن موضع دفاعی وادار سازیم.»

چندین دانشجو از مخاطراتی که تهدیدشان می‌کند صحبت کردند. خانم سومر عواد که در کارزار دفاع از حقوق فلسطینیان در ناکس ویل (ایالت تِنِسی) شرکت کرده، نقل می‌کند چگونه به مدت دو سال هدف آزار در تویتز قرار گرفت و علاوه بر آن، «آن‌ها» در مورد او اطلاعات مربوط به ده سال گذشته را روی اینترنت پخش کردند: «آن‌ها تا بتوانند جستجو و کنکاش می‌کنند. فردی با کارفرمای من تماس گرفته و با تهدید از او خواسته است که مرا از کار اخراج کند، و الا او را به عنوان یهودستیز افشا خواهند کرد». این شیوه خبرچینی ممکن است به مرگ حرفه‌ای افراد منجر شود یا مشکلاتی را برای یک دانشجو در کاریابی پس از پایان دوره تحصیل ببار آورد. لذا، برخی از متهمان مجبور شدند «توبه نامه» ای بفرستند که در سایت Canary Mission منتشر شود (۸) تا در عوض این کار، نام‌شان از فهرست سیاه حذف شود: این پیام‌ها به صورت «اعتراف‌های» یک ناشناس پخش می‌شوند که در آن فرد توضیح می‌دهد که «فریب» خورده است. این اعترافات به اعتراف‌هایی که به زور از هواداران کمونیسم در دوران مک‌کارتیسم در ایالات متحده در سال‌های دهه ۱۹۵۰ گرفته می‌شد یا به آن چه در رژیم‌های خودکامه امروزی می‌گذرد، شباهت دارد. آقای بریم با خوشحالی اظهار می‌داشت: «این یک جنگ روانی است. آن‌ها به وحشت افتاده‌اند، یا دهان‌شان را می‌بندند یا وقت‌شان را به جای حمله به اسرائیل صرف جستجو [در مورد اتهامی که به آنان وارد شده] می‌کنند. این روش بسیار موثر است». با این حال، یکی از دیگر مخاطبان «تونی» اظهار تاسف می‌کند که «افترا زدن نسبت به فردی با معرفی او به عنوان یهودی‌ستیز دیگر همان اثر پیشین را ندارد».

این جنگ و دعوا که بر جمع آوری اطلاعات شخصی از شهروندان آمریکایی متکی است، بدون امکاناتی که وزارت امور استراتژیکی اسرائیل در اختیار آنان قرار می‌دهد، میسر نیست. خانم سیما واکنین-جیل، رئیس

کل آن موسسه در کنفرانسی در محل (IAC) این نکته را تایید کرد: « جمع آوری داده ها، تجزیه و تحلیل اطلاعات، بررسی سازمان های فعال، رد یابی مسیر کمک مالی، اینها کارهایی است که فقط یک کشور، با منابعی که در اختیار دارد می تواند به بهترین وجه انجام دهد». او می افزاید: «این واقعیت که دولت اسرائیل مصمم شده بازیگر کلیدی باشد، بسیار پرمعنی است. زیرا ما می توانیم قابلیت هایی عرضه کنیم که سازمان های غیردولتی درگیر در این زمینه فاقد آن هستند. ما تنها بازیگر شبکه طرفدار اسرائیل هستیم که قادر به پرکردن این خلاء است. (...) ما دارای بودجه کافی بوده و می توانیم چیزهای مختلفی عرضه کنیم». سپس، اظهارات او لحنی تهدیدآمیز می گیرد: «تمام کسانی که ارتباطی با BDS دارند باید دوبار فکر کنند: آیا من باید این اردوگاه را انتخاب کنم یا اردوگاه مقابل را؟»

نقض قوانین آمریکا

خانم واکنین-جیل تایید می کند که در این کار جمع آوری اطلاعات: «ما FDD و دیگران را داریم که [برای ما] کار می کنند. بنیاد دفاع از دموکراسی ها (FDD) اندیشکده ای نئو کان [محافظه کاران نو] است که در سال های اخیر، در نزدیکی امارات متحده عربی و اسرائیل نقش مهمی ایفا کرده است. در سال گذشته، این بنیاد در کارزار علیه قطر و الجزیره، که متهم شده بود که ابزاری در بی ثبات کردن منطقه است، شرکت کرد. با وجود این که به موجب قوانین آمریکا، سازمان ها یا افرادی که برای دولتی خارجی کار می کنند باید با اعلام این نکته در وزارت دادگستری ثبت شوند، آیا وزارت دادگستری FDD را که به وظیفه اش عمل نکرده، به دادگاه خواهد کشاند؟

همان طوری که علی ابو نعمه، گرداننده سایت «انتفاضه الکترونیکی» خاطرنشان ساخت: «اگر شما اعترافات ضبط شدهء یک مسئول عالی مقام روسی یا ایرانی یا حتی کانادایی را داشتید که پذیرفته اند کشورشان با عملیات مخفی از شهروندان آمریکایی جاسوسی می کنند و برای این کار از پوشش یک سازمان غیر دولتی NGO استفاده می کنند، مثل یک بمب عمل می کرد!» . گرچه این همکاری ها به FDD خلاصه نمی شوند و تعدادی از مخاطبان کلین فلد مثل آقای بـِـیم به شرط محرمانه ماندن آن را تایید می کند، ولی آنان اضافه می کنند که موضوع «حساس» است و بهتر است زیاد آن را پخش نکرد.

این مستند افشاگری های دیگری هم دارد، مثل برملاکردن روشی که TIP در بیت المقدس، خبرنگاران آمریکایی را «تحویل» گرفته، با هدایت

آن ها، موضوع را «آکبند (حاضر و آماده)» در اختیارشان می گذارند و آن ها کار دیگری ندارند مگر پخش این گزارش ها در آمریکا؛ یا فشارهایی که بر رسانه ها و خبرگزاری ها اعمال می شود تا روزنامه نگاران مقاله ها یا گزارش های خود را تغییر دهند...

گرچه چنین به نظر می آید که امروزه، همه چیز با اسرائیل مساعد است، اما طرفداران امریکائی آن کشور به رغم امکانات شان عصبی هستند. از نگاه آن ها، آینده تاریک جلوه می کند، از جمله در محافلی که قاعدتا موافق و حامی آن ها هستند. خانم واکنین-جیل تایید می کند که: «ما نسل یهودیان متولد بعد از سال ۲۰۰۰ را از دست داده ایم. پدران و مادران آن ها از مشکلاتی که با فرزندان شان در دوران شام شابات دارند صحبت می کنند. [جوان ترها] دولت اسرائیل را به رسمیت نمی شناسند و ما را به مثابه موجودی قابل تحسین نمی نگرند.»

پاورقی ها :

-۱

Lire Serge Halimi, « [Le poids du lobby pro-israélien aux Etats-Unis](#) », *Le Monde diplomatique*, août 1989

-۲

www.aljazeera.com/investigations/th

-۳

Cf. par exemple Richard Silverstein, « [Israel lobby pressures Qatar to kill Al Jazeera documentary](#) », *Tikun Olam*, 8 février 2018

-۴

Clayton Swisher, « [We made a documentary exposing the "Israel lobby". Why hasn't it run ?](#) », *The Forward*, New York, 8 mars 2018

۰- مقاله « قطر تسلیم نمی شود » لوموند دیپلما تیک مارس ۲۰۱۸

<https://ir.mondediplo.com/article2932.html>

-7

John Mearsheimer et Stephen M. Walt, *Le Lobby pro-israélien et la Politique étrangère américaine*, La Découverte, Paris, 2009

-Y

The Forward, dont la plupart des lecteurs sont des Juifs américains, a publié une enquête sur Canary Mission et sur l'utilisation par les autorités israéliennes de ses informations pour interroger les citoyens américains « suspects » – même juifs – arrivant en Israël. Josh Nathan-Kazis, « [Canary Mission's threat grows, from US campuses to the Israeli border](#) », *The Forward*, 3 août 2018

-A

<https://canarymission.org/ex-canary>

-9

Lire « [Propagande et désinformation à l'israélienne](#) » I et II, .Nouvelles d'Orient, Les blogs du Diplo, 13 et 26 janvier 2010